یاد

خواستم سکوت کنم

شهرام کرمی

● نوشتن گاهی‌اوقات کار دشواری است، به‌خصوص وقتی بخواهی در رثای کوچ یک عزیز مطلب بنویسی. نمی‌دانم از کجا شروع کنم. دلم خواست سکوت کنم، ولی حرف‌هایی به دلم سنگینی می‌کند که نوشتن آن در صفحات این روزنامه مرا آرام می‌کند و تکلیف من است برای یک دوست. بدرود رفیق... خبر مرگ رفیق و هنرمند حسین محب‌اهری را که شنیدم، همه سال‌های بودن او یک‌باره در ذهن من نقش بست. حسین محب‌اهری را نمی‌خواهم با مرگ تجسم کنم. همه زندگی او برای این بود که مرگ را مثل یک رهگذر عادی باور کند. بالاخره مرگ آمد رفیق. تو سال‌های زیادی است که به مرگ لبخند می‌زنی.... حالا آسوده باش و نقش‌های نیک زندگی را مرور کن. آسوده باش در بهشت. تو برای ما همیشه لبخند و مهربانی و شور و عشق هستی. بدرود رفیق....

خبر

نمایشگاه عکس «حمید جبلی»

● **گروه هنر:** گالری آتبین، نمایشگاه عکس‌های حمید جبلی، نویسنده، بازیگر و کارگردان تلویزیون و سینما را عصر جمعه، ۲۸ دی برگزار می‌کند.

«ماسوله ۶۷» عنوان این نمایشگاه است که هم‌زمان با افتتاحیه، کتاب عکس این مجموعه هم رونمایی می‌شود. حمید جبلی، سال‌ها عکاس تئاتر بوده، نخستین نمایشگاه نقاشی خود را با نام «کابوس‌های شیرین» سال گذشته در گالری آتبین برگزار کرد که با استقبال مخاطبان و فروش همه آثار همراه بود. جبلی پیش از این نمایشگاهی از عکس‌های خود را در کانادا برگزار کرده بود و هم‌اکنون نیز آثاری از او در نمایشگاه گروهی سینماگران عکاس در لندن به نمایش درآمده است. نمایشگاه تازه حمید جبلی در گالری آتبین به عکس‌هایی اختصاص دارد که سال‌ها پیش در ماسوله ثبت شده‌اند.

در پی درگذشت حسین محب‌اهری

مرد خندان از میان ما رفت

رضا آشفته: سرطان کار خودش را کرد و حسین محب‌اهری را از میان زمینیان با خود برد، آن هم دقیقا ساعت دو بامداد که همه خواب بودند، فرشته مرگ به سراغش آمد و بعد از گرفتن آخرین نفس‌هایش، روح او را از بیمارستان لاله تهران به آسمان‌ها برد.

با آن روحیه شاد و بشاشی که حسین محب‌اهری داشت؛ با آنکه از پس بیماری بی‌درمان سرطان درگذشته است، هنوز هم باورش سخت است، چون او خود زندگی بود و هیچ‌گاه از این موضوع برای لحظه‌ای غافل نمی‌شد و اگر در این مدت طولانی توانست از آن عبور کند، به همین روحیه دل‌زنده و امیدوارش برمی‌گشت.

باید با آدم‌ها همسفر بشوی که به یک شناخت درست، اما کارآمد برسی و بدانی دقیقا طرف چگونه است... در پاییز ۹۱ جشنواره تئاتر کودک‌ونوجوان بهانه‌ای شد که چندروزی در همدان همراه و همسفر این بزرگمرد طنز و کمدی ایران باشم. او در آن روزها هم با بیماری سرطان مواجه بود، اما در آنجا که هر شب، شب‌های خاطره را با حضور هنرمندان در لابی هتل باباطاهر همدان برگزار می‌کردند، محب‌اهری چنان با آب‌وتاب خاطراتش را تعریف می‌کرد که همه از شدت خنده روده‌بر می‌شدند و او لحظه‌ای از این توان خنده‌گرفتن کم نمی‌آورد... محب‌اهری در خوردن هم کم نمی‌آورد، بی‌آنکه پرخور باشد، اما از آنچه می‌خورد لذت می‌برد و باز هم اگر جمعی در کنارش بودند، از گفتن خاطرات شیرین و لطیفه‌های بامزه کم نمی‌گذاشت؛ یعنی علاقه‌مندت می‌کرد؛ همان‌طوری که در آن قاب کوچک هم چنین کاریزما و جذابیتی را برای دنبال‌کردنش ایجاد می‌کرد و دقیقا مفهوم بازیگری هم در همین جذبه و نگه‌داشتن پای حرف‌ها معنا می‌یابد. اما هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که ذره‌ای او بیمار و یک تراژدی با او همراه است و هرآن ممکن است از پای درآید... به‌هرتقدیر هنوز برد با حسین محب‌اهری بود و سرطان فقط با همه مصیبت‌ها و گرفت‌وگیرهایش در کنارش بود.

من هم مثل خیلی از همسن‌وسال‌هایم، از همان کودکی و با پخش برنامه طنز «محله برو بیا» (کار داریوش مؤدبیان) به او علاقه‌مند شده بودم، چنانکه در آن سریال بزرگانی مانند رضا ژیان، فردوس کاویانی، حمید جبلی و اکبر عبدی هم بودند...؛ مجموعه موفقی که هنوز در حوزه سریال‌های مربوط به کودک‌ونوجوان مثال‌زدنی است و بعد از آن هم این همکاری‌ها در چند مجموعه شیرین و بامزه دیگر ادامه یافت؛ مانند محله بهداشت، شاگرداولی‌ها، باجناق‌ها و... تا اینکه خودش «ق مثل قلقلک» را کارگردانی و بازی کرد. این مجموعه که با نام «مبصر چهارساله کلاس» نیز معروف است، شامل آیتم‌های پنج یا شش‌دقیقه‌ای است و برای گروه کودک‌ونوجوان سیما ساخته شد و کلاس درسی را به تصویر می‌کشد که حسین محب‌اهری، آموزگار آن است. مبصر این کلاس که محمد کدخدایی نقش او را ایفا می‌کند، دانش‌آموزی است که چهار سال در این کلاس سابقه دارد، ازاین‌رو او را مبصر چهارساله کلاس می‌نامند. این مجموعه یک سال بعد نیز تولید شد که طبیعتا مبصر در سری جدید، پنج‌ساله شده بود. درون‌مایه کار طنز است.

به‌هرروی او هم از تئاتر، بازیگری‌اش را آغاز کرد و از کارگاه نمایش و زیر نظر آربی آوانسیان تئاتر را در دهه ۵۰ آموخته بود و برای همین هم گاهی به سراغ کارگردانی می‌رفت، برخلاف آنچه در مقام بازیگر طنز و کمدی از او انتظار می‌رفت، در تئاترش نمودی از شیوه کارگاهی و تجربی دیده می‌شد که نمایش عباس یکی از آن اجراها بود و خوشبختانه در این یک دهه اخیر بارها موفق شد در مقام بازیگر در صحنه حاضر شود و در این رابطه مریم کاظمی، کارگردان، نقش مهمی داشت که از این‌همه انرژی برای بهبود حالش دعوت به همکاری کند. انگار هر دو قرارداد داشتند که مدام، هم برای بزرگسالان و هم کودکان کار کنند. آخرین کاری که از او دیدم، بازی در نمایش «خسیس» بود و با آنکه همچنان یک کمدین پرانرژی بود، اما دیگر صدایش خشدار شده بود و شاید هم خودش زجر می‌برد...، اما به‌هرروی کم نمی‌آورد و کم هم نمی‌گذاشت که ریتم بیفتد و تماشاگر احساس کسالت و بی‌حوصلگی کند. او این روزها در کار تازه مریم کاظمی به نام «ساعت هشت در کشتی» تمرین می‌کرد که باز هم بچه‌ها را شاد کند و بخنداند، اما انگار سرنوشت طور دیگری باید رقم می‌خورد و این بازی باید در جایی تمام می‌شد. درست مثل تمام نمایش‌های دنیا که باید در جای خوب و تأثیرگذاری پایان یابند....

یادی از هَپَلی شیرین «محله بهداشت»

حسین فردرو که در مجموعه‌های نوستالژیکی مانند «محله برو بیا» و «محله بهداشت» با حسین محب‌اهری همکاری داشته است، پس از اعلام خبر درگذشت او، حال روحی مناسبی نداشت. او با یادی از این هنرمند که سال‌ها با بیماری سرطان دست‌وپنجه نرم کرد، چنین می‌گوید: «روزهایی که هنرمندان این‌گونه از نزد ما می‌روند روزهای سختی است؛ چون کل مردم متأثر می‌شوند. هنرمندانی که از کودکی تا بزرگسالی با مردم هستند می‌توانند آنها را داغدار کنند».

این کارگردان باسابقه تلویزیون که علاوه‌بر «محله برو بیا» و «محله بهداشت»، در مجموعه‌های «طنزآوران جهان»، « هزار برگ و هزار رنگ» و «سلامتی چه خوبه» با حسین محب‌اهری همکاری کرده است، در گفت‌وگویی با ایسنا بیان کرد: حدود ۲۲ سال همواره با حسین در برنامه‌های مختلف همکاری داشتم؛ اما بعد از مدتی من به سمت برنامه‌های ترکیبی و مسابقات رفتم و او کار نمایش را ادامه داد.

او ادامه داد: او با من در مجموعه‌های «طنزآوران جهان»، «هزار برگ و هزار رنگ»، «سلامتی چه خوبه» و فیلم سینمایی «دندون‌طلا» به‌عنوان دستیار یا بازیگر همکاری کرد.

این برنامه‌ساز قدیمی اظهار کرد: حسین محب‌اهری انرژی و توانایی بسیار زیادی داشت که این ویژگی با پذیرش نقش‌های طولانی مغایر بود. او با انرژی زیاد فعالیت‌های ممتدی انجام می‌داد و نمی‌توانست نقش‌های اول را پذیرا باشد. حسین محب‌اهری در اکثر کارهای تلویزیونی، تئاتر و سینمایی حضور داشت؛ اما نقش‌های کوتاه را قبول می‌کرد؛ چون نمی‌توانست به مدت طولانی اسیر یک کار باشد. او پنج یا شش کار در ماه انجام می‌داد. هرگز ندیدم که به دلیل مسائل مالی با تهیه‌کننده چانه بزنند و هر مبلغی که می‌گفتند، قبول می‌کرد؛ درحالی‌که وضع مالی خوبی هم نداشت؛ اما طبع بلندی داشت. او حتی تا این اواخر با وجود بیماری کار می‌کرد و به من گفت که از تئاتر بچه‌ها به جلسه شیمی‌درمانی رفته است و دوباره برای اجرای تئاتر بزرگسالان به صحنه رفت؛ درحالی‌که می‌گویند هر فردی بعد از شیمی‌درمانی توانایی‌اش به صفر می‌رسد.

فردرو با بیان اینکه حسین محب‌اهری به دلیل تنوع کاری که در سینما، تئاتر و تلویزیون داشت، با همه دوست بود، ادامه داد: من کارگردان تلویزیونی مجموعه «محله برو بیا» و «محله بهداشت» بودم. او در محله بهداشت نقش هپلی را ایفا می‌کرد که این شخصیت برای خود معنا و مفهوم پیدا کرد. همچنین در مجموعه «خیرالله، صندوقچه اسرار» در دوران جوانی همکار ما بود. ایشان در نویسندگی، کارگردانی و بازیگری توانایی داشت و برای بچه‌ها و بزرگسالان در این عرصه‌ها نمونه بود.

او ادامه داد: ایشان در مسابقه «تلاش» هم با من همکاری کرد. در تئاتر باجناق‌ها که من و داریوش مؤدبیان کارگردانی کردیم، محب‌اهری پنج نقش متفاوت را ایفا کرد. جنس بازی‌های ایشان شبیه مرحوم خسرو شکیبایی بود. او همواره چند کار داشت و همه کارها را هم به‌درستی انجام می‌داد. همه منتظر بودیم که برای تصویربرداری بیاید و وقتی می‌آمد؛ تا حدی خوب و باانرژی بود که کار راحت پیش می‌رفت و دلمان می‌خواست که با او کار کنیم. البته روزهای آخر نقش‌های طولانی هم ایفا کرد؛ اما چیزی که می‌توان از او به یاد آورد، انرژی، علاقه، تعهد به کار و تصورش از مرگ بود. او اعتقاد داشت هرکس می‌تواند تا لحظه مرگ کار کند و به مرگ فکر نمی‌کرد.

مرور

حسین محب‌اهری متولد سال ۱۳۳۰ در تهران و فارغ‌التحصیل رشته ادبیات فارسی از مدرسه عالی ادبیات و زبان‌های خارجی بود. از سال ۱۳۵۰ به عکاسی تجربی و بازی در تئاتر پرداخت. در سال ۱۳۵۴ یک دوره آموزش بازیگری را در کارگاه نمایش زیر نظر آربی اوانسیان گذراند و با ایفای نقش کوچکی در فیلم «رابطه» به کارگردانی پوران درخشنده وارد سینما شد.

او در این سال‌ها در فیلم‌های زیادی به ایفای نقش پرداخته که از آن جمله می‌توان به «محموله»، «سفر جادویی»، «دو فیلم با یک بلیت»، «همسر»، «من زمین را دوست دارم»، «روز فرشته»، «روز واقعه»، «کاکادو»، «وقتی همه خوابیم»، «خوابم می‌آد»، «فرزند چهارم»، «ساکن طبقه وسط»، «قشنگ و فرنگ»، «سه بیگانه» و... اشاره کرد.

محب‌اهری همچنین در مجموعه‌های تلویزیونی متعددی مانند «محله برو بیا»، «سربداران»، «محله بهداشت»، «بوعلی سینا»، «باجناق‌ها»، «مختارنامه»، «تبریز در مه»، «پایتخت ۲»، «خوب، بد، زشت»، «دردسرهای عظیم ۲»، «معمای شاه»، «بیمار استاندارد»، «علی‌البدل»، «شب عید» و... به ایفای نقش پرداخته است.

محب‌اهری سال‌ها با سرطان غدد لنفاوی دست‌وپنجه نرم کرد و پس از بارها شکست‌دادن این بیماری، از آذر ۱۳۹۷ بر اثر وخامت حال ناشی از بازگشت سرطان در سن ۶۷سالگی در بیمارستان بستری شد و در ساعت دو بامداد ۲۶ دی ۱۳۹۷ در بیمارستان لاله تهران درگذشت.

پیکر حسین محب‌اهری، بازیگر پیش‌کسوت تئاتر، سینما و تلویزیون، روز پنجشنبه ۲۷ دی ۹۷ ساعت ۹ صبح از مقابل تالار وحدت تشییع و در قطعه هنرمندان بهشت‌زهرا به خاک سپرده خواهد شد.

آیین رونمایی و جشن امضای کتاب برگزیده آثار «جواد علیزاده»

گروه هنر: آیین رونمایی و جشن امضای کتاب برگزیده آثار کارتون و کاریکاتور «جواد علیزاده» برگزار می‌شود. این نخستین کتاب جامع علیزاده پس از نزدیک به ۵۰ سال فعالیت حرفه‌ای او محسوب می‌شود. مراسم رأس ساعت ۱۶ روز یکشنبه ۳۰ دی‌ماه ۱۳۹۷ در سالن ۳ «مرکز بین‌المللی همایش‌های رازی» واقع در بزرگراه شهید همت شرق، جنب برج میلاد، دانشکده علوم پزشکی ایران برگزار خواهد شد.

جواد علیزاده متولد ۱۳۳۱، از پرافتخارترین کارتونیست‌های ایرانی است که فعالیت خود را از سال ۱۳۵۰ با مجله «کاریکاتور» به مدیریت محسن دولو آغاز کرد. او ماهنامه «طنز و کاریکاتور» را از سال ۱۳۶۹ تا به امروز منتشر کرده که رکورد طولانی‌ترین دوره انتشار یک مجله کاریکاتور و طنز را در اختیار دارد. علیزاده برنده جوایز متعدد و مهمی در عرصه جهانی و داخلی است. کتاب برگزیده آثار کارتون و کاریکاتور «جواد علیزاده» از سوی گروه «پرشین‌کارتون» و با مشارکت شرکت «پرداخت نوین» منتشر شده است. گروه پرشین‌کارتون (متشکل از یحیا تدین، هادی حیدری، کیوان زرگری و حسن کریم‌زاده) تاکنون سه عنوان کتاب به همین نام و شامل مجموعه‌ای از آثار هنرمندان مختلف این رشته هنری منتشر کرده است. کتاب برگزیده آثار کارتون و کاریکاتور «جواد علیزاده»، در ۱۵۲ صفحه شومیز، در قطع وزیری و به‌صورت چهار رنگ با روکش مستقل به وسیله «نشر تاش» به چاپ رسیده است.

این پنجمین کتاب از فروست «هنر» نشر تاش است که در کیفیتی فاخر منتشر شده است؛ پیش از این، کتاب «مینیاتورهای سیاه» کامبیز درم‌بخش از همین فروست به بازار نشر ارائه شده بود که توانست چهار جایزه داخلی و بین‌المللی را از آنِ خود کند.

یادداشت

نگاهی به فیلم «بمب، یک عاشقانه»

عشق در پناهگاه

● **نغمه خدابخش:** اولین ساخته پیمان معادی «برف روی کاج‌ها» به لحاظ ساختار و موضوع تجربه موفقی در عرصه فیلم‌سازی سینمای ایران به حساب می‌آید. معادی در «برف روی کاج‌ها» سردی روابط یک زوج را به تصویر کشید و به خیانت از جنبه دیگر پرداخت. پیمان معادی در دومین فیلم خود «بمب، یک عاشقانه» باز هم روابط انسانی را نشانه می‌گیرد و در فضا و اتمسفری وسیع‌تر به آن می‌پردازد. عشق روایت جذابی است که در خلال ویرانی و بمباران، عاشقانه بمب را می‌سازد. اولین پارادوکسی که در دومین ساخته معادی جلب‌توجه می‌کند، عنوان فیلم است. در روایت دو قصه را به صورت موازی و مرتبط با هم پیش می‌برد؛ یکی فروپاشی زندگی یک زوج در طبقه سوم آپارتمان و دیگری پاگرفتن عشقی خالص و کودکانه در زیرزمینی که برای زمان بمباران پناهگاهی است. این پارادوکس ادامه دارد تا جایی که به کم‌رنگ‌شدن عشق کودکانه و جان‌گرفتن عشق دوباره زوج قصه می‌رسد. برگ برنده «بمب، یک عاشقانه» جایی است که معادی توانسته در مقابل داستان کم‌رمق زندگی یک زوج جوان و فروپاشی تدریجی آن، نگاه‌های عاشقانه یک پسرک را قرار دهد، در مقابل سکوت بین آن زوج، صداهای مهیب انفجار را به گوش برساند، در مقابل واقعیت ملموس و تلخ جنگ، دیالوگی از زبان شخصیت فیلم بیان کند که جدی‌بودن واقعه جنگ را به چالش می‌کشاند؛ آنجا که در پناهگاه پسرک بیمار از پدرش می‌پرسد: «این یه بازیه؟» و پدر جواب می‌دهد: «آره یه بازی جدیده».

وجه تراژیک انفجار و ویرانی خانه‌ای را در کنار وجه کمیک وضعیت مدرسه و سروکله‌زدن با پسربچه‌ها و سخنرانی‌های پرشور و طنزگونه مدیر مدرسه قرار می‌دهد و با این عوامل ضدونقیض ترکیب بجا و درهم‌تنیده و یکدستی می‌سازد که به وقتش مخاطب را می‌خندانند و در جای خود او را به تفکر وامی‌دارد و در لحظه‌لحظه فیلم او را با خود همراه می‌کند. در انتها با پایانی معلق میان درست و غلط که نه تلخ است، نه شیرین، نه مرد محق است و نه زن، داستانش را پایان می‌دهد.

معادی با هوشمندی کامل در جای‌جای فیلم تلخی بمباران را با عشق تلطیف می‌کند. به عشقی اشاره می‌کند که لابه‌لای ترس و وحشت و مرگ شکل می‌گیرد. او جنگ و بمباران را دست‌مایه‌ای قرار داده تا به یک نکته کلیدی برسد، آنجا که میترا (لیلا حاتمی) به همسرش ایرج، با بازی پیمان معادی، از عدم اطمینان برای زنده‌بودنشان در دقایقی دیگر حرف می‌زند. معادی از سکوتی که از ابتدای فیلم فضای خانه این زوج را فراگرفته تعلیقی عاشقانه می‌سازد و هزاران ناگفته را بیان می‌کند تا جایی که آنها تصمیم به شکستن این سکوت می‌گیرند. در آن لحظه با حضور دزد در خانه فضا را عوض می‌کند و فضای خانه با خنده‌های میترا و زندانی‌کردن دزد در اتاق و تماس با کلانتری به توصیه ایرج، دیالوگ‌ها و فضای خانه رنگ دیگری به خود می‌گیرند.

«بمب؛ یک عاشقانه» می‌تواند هر مخاطبی را درگیر خود کند. سازنده نگاهی موشکافانه و کنایه‌آمیز به سیستم آموزشی دهه ۶۰ دارد. برخورد معلمان با دانش‌آموزان برای نسلی که آن زمان محصل بوده‌اند ملموس است و با یادآوری خاطرات، خنده بر لبانشان می‌نشیند. آژیرخطرها، همنشینی‌های شبانه در پناهگاه‌های محله، چسب‌زدن به شیشه‌ها برای نسلی که در تب‌وتاب آن دوران حضور داشته‌اند وجه نوستالژیک خاصی به همراه دارد. برای نسل جدیدی که از آن دوران فقط شنیده‌هایی دارند بخشی از تاریخ این شهر به تصویر کشیده می‌شود. غیر از بازسازی تهران در سال‌های آخر جنگ و طراحی کوچه و خیابان و فضای خانه‌ها، از المان‌های کوچکی مانند سوختن پوست پرتقال روی بخاری، توپ پلاستیکی، تیله‌های رنگی یا ساختن سایه‌های متحرک با دست در زمان خاموشی، نمی‌گذرد تا به حس نوستالژیک قوام بیشتری ببخشد و به خلق فضا و حال‌وهوای آن زمان کمک بیشتری کند. «بمب؛ یک عاشقانه» زیاده‌گویی نمی‌کند. در بسیاری از سکانس‌ها موسیقی را به عنصر دراماتیک تبدیل می‌کند تا حس‌وحال شاعرانه به فضا بدهد (در لحظه نگاه پسر به دختر در پناهگاه و تبلور عشق در او و همچنین سردی رابطه زوجی که هرکدام به تنهایی در گوشه خانه خود مشغول مطالعه هستند، صرفا موسیقی است که به حس موجود در فضا معنا می‌دهد). جایی که سکوت شکسته می‌شود، نوع عاشقانه اثر متفاوت می‌شود. مونولوگی که سعید در نامه‌ای برای معشوقه‌اش می‌نویسد اوج عاشقانه قصه است. نامه‌ای که ایرج را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد و نوع نگاهش را تغییر. معادی از این نوع نامه‌نویسی گریزی به عشق‌های آن دوران می‌زند که روی کاغذ شروع می‌شد و گاهی روی همان کاغذ نیز به پایان می‌رسید. «بمب؛ یک عاشقانه» روایت انسان‌هایی است که در روزمرگی غرق شده و فرصت عاشق‌شدن نداشته‌اند؛ انسان‌هایی که در دام موقعیت زمان و مکان افتاده‌اند و به دلخواه خود زندگی نکرده‌اند. «بمب...» یک اثر خلاقانه است که صرفا حکایت روزهای جنگ و دهه ۶۰ نیست. فیلم کنایه‌ای است به زندگی‌های امروزی. وقتی دقیق به جهان‌بینی و نگاه یک کودک به مقوله زندگی نگاه کنیم، حتی زیر بمباران که صرفا بوی مرگ می‌دهد، مانند سعید قصه بمب، می‌توان پناهگاهی یافت برای عاشقی و عاشق شد، عاشقانه زندگی کرد، برای معشوق رخت نو پوشید و حتی عاشق لحظه‌های تلخ جنگ شد و از دشمن تشکر کرد!